

مطالعات حقوق انرژی، دوره ۴، شماره ۱، بهار و تابستان ۱۳۹۷

صفحات ۱۸۳ تا ۲۱۰

نقض اصل لزوم وفای به عهد به موجب اصل حاکمیت دایمی دولت بر منابع طبیعی: جبران خسارت یا پرداخت غرامت؟

مهدی عباسی سرمادی^{۱*}، مسعود امانی^۲، محمدجواد گوهریان^۳

۱. دانشیار حقوق بین‌الملل دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه خوارزمی

۲. دکتری حقوق خصوصی دانشگاه امام صادق (ع)

۳. دانشجوی دکتری حقوق خصوصی دانشگاه خوارزمی

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۲/۰۲؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۰۵/۱۶)

چکیده

قاعده لزوم وفای به عهد، اساسی‌ترین اصل حاکم بر قراردادهای بین‌المللی است که تحت تأثیر اقدامات دولت‌ها، با اصول دیگری مانند اصل حاکمیت دایمی دولت بر منابع طبیعی، محدود شده است. رویه قضایی بین‌المللی نشان می‌دهد که اگر اعمال حاکمیت در قراردادهای نفتی از طریق مصادره و ملی کردن اموال سرمایه‌گذار خارجی، به خاتمه قرارداد بیانجامد، دولت باید نسبت به جبران خسارت بر مبنای ارزش دفتری اموال مصادره شده و یا پرداخت غرامت بر اساس حقوق بین‌الملل اقدام کند؛ به گونه‌ای که اگر ملی کردن و مصادره توسط حاکمیتی مشروع و با رعایت منافع عموم و بدون هرگونه تبعیض انجام شود، آن‌گاه لزوم جبران خسارت از سرمایه‌گذار خارجی مطرح می‌شود؛ والا باید از پرداخت غرامت بر اساس حقوق بین‌الملل که افزون بر جبران خسارت، شامل حکم به جبران عدم‌النفع ناشی از منافع آتیه نیز می‌شود، سخن راند. البته لازمه حکم به جبران خسارت یا پرداخت غرامت، مشروعیت حکومت است؛ به گونه‌ای که در فرض شناسایی حاکمیت توسط سایر تابعان حقوق بین‌الملل، می‌توان تکلیف به جبران خسارت یا پرداخت غرامت را الزامی دانست.

واژگان کلیدی

پرداخت غرامت، حاکمیت دولت بر منابع طبیعی، حاکمیت مشروع، جبران خسارت، لزوم وفای به عهد.

* E-mail: ma.sarmadi@yahoo.com

مقدمه

قراردادهای بین‌المللی در زمینه انرژی، همچون دیگر قراردادهای سرمایه‌گذاری طولانی‌مدت که میان سرمایه‌گذار خارجی و دولت میزبان منعقد می‌شود، دارای ریسک‌های گوناگونی در زمینه اقتصادی و سیاسی است که بروز و ظهور این ریسک‌ها در کشورهای در حال توسعه، نمود بیشتری دارد. مداخله دولت در قراردادهای بین‌المللی انرژی در برخی کشورهای آمریکای لاتین که به افزایش قیمت حامل‌های انرژی انجامیده بود، همه و همه یادآور وقایع دهه ۱۹۷۰ میلادی است که منجر به ملی کردن و سلب مالکیت کمپانی‌های بین‌المللی نفتی در کشور میزبان شده است. نمونه این موضوع، تصویب قانون ملی شدن صنعت نفت ایران در سال ۱۳۲۹ شمسی است که به سلب مالکیت سرمایه‌گذاران خارجی در پروژه‌های نفتی ایران انجامید و در ادامه، دعاوی متعددی را علیه کشورمان به همراه داشت.

پذیرش مداخله دولت در قراردادهای مرتبط با منافع عمومی و اعمال حاکمیت از طریق مصادره و ملی کردن، اگرچه در آغاز کاری بس دشوار در برابر سرمایه‌گذار خارجی بود، با گذشت زمان و در نتیجه تلاش کشورهای میزبان در چندین سند بین‌المللی پذیرفته شد که در مقاله پیش رو به آن اشاره خواهد شد. در مقابل، بازتاب مشروعیت اعمال حاکمیت در اسناد بین‌المللی، این کاستی و مشکل را به وجود آورد که دولت‌ها در توجیه اقدامات خود در برابر سرمایه‌گذار خارجی که انجام عملیات در حوزه‌های بالادستی مرتبط با انرژی را به عهده گرفته‌اند، از این اصل بهره‌جسته و تحت تأثیر مسائل سیاسی از آن سوء استفاده کنند. در واقع، دولت‌ها با توسل به این اصل، ابطال قراردادهای معارض، بازنگری در قراردادهای موجود و پی‌ریزی شکل‌های نوینی از قرارداد را در راستای اعمال فشار بر سرمایه‌گذار خارجی و یا کشور مقابل دنبال می‌کردند. از این رو، رویه قضایی در جهت حمایت از سرمایه‌گذار خارجی، محدودیت‌هایی را در اعمال حاکمیت دولت اجرایی کرد که از آن جمله می‌توان به اعمال حاکمیت از طریق حاکمیتی مشروع و پذیرفته‌شده توسط سایر تابعان حقوق بین‌الملل اشاره کرد. همچنین دکتترین حقوقی سازوکارها و تکنیک‌های متفاوتی را در قراردادهای سرمایه‌گذاری بین‌المللی، معاهدات بین‌المللی و قوانین ملی پیش‌بینی کرده است که از آن جمله می‌توان به شرط قانون حاکم در قرارداد

اشاره کرد. افزون بر تمامی موارد بالا، رژیم‌های ثبات خاصی، همچون شرط ثبات قرارداد و شرط ثبات قوانین کشور میزبان به منظور پذیرش حمایت‌های فوق انجام گرفته است که بحث آن در این مقاله نمی‌گنجد.

هدف این مقاله، بررسی آثار و نتایج اعمال حاکمیت دولت در قراردادهای مرتبط با انرژی است و برای دستیابی به این هدف، قاعده لزوم وفای به عهد که شالوده و اساس بقای تعهدات است و اصل حاکمیت دایمی دولت بر منابع طبیعی، به عنوان یکی از موارد استثنا بر قاعده لزوم وفای به عهد و مبانی و الزامات مربوط به مشروعیت اقدامات دولت‌ها و سرانجام آثار و نتایج اعمال حاکمیت در حاکمیت مشروع و نامشروع، بررسی خواهد شد.

۱. اصل لزوم وفای به عهد^۱

اصل لزوم وفای به عهد به معنای التزام طرفین قرارداد به مفاد آن، از چنان اهمیت بالایی در نظام حقوق بین‌الملل برخوردار است که برخی آن را در رأس هرم حقوقی و خاستگاه سایر قواعد حقوق بین‌الملل معرفی می‌کنند؛ به گونه‌ای که ادامه حیات جامعه بدون آن ممکن نخواهد بود (Kelsen, 2003: 447). از طرفی، فطری بودن وفای به عهد سبب گردید تا از این قاعده به عنوان یکی از احکام و قوانین شرعیه یاد شود^۲ که با تکامل بشر در قوانین موضوعه کشورها راه یافته است (احمدی طباطبایی و آرام، ۱۳۹۳: ۸۶). در روابط بین‌الملل نیز قاعده فوق برای نخستین بار در ماده ۲۶ کنوانسیون حقوق معاهدات، مصوب ۱۹۶۹ میلادی به صراحت مورد توجه قرار گرفت.^۳

۱. از این اصل در ماده ۱۱۳۴ قانون مدنی فرانسه با عنوان «Pacta saunt servanda» و در کامن لا با عنوان «Sanctity of contract» یاد شده است. برخی بر این باورند که بین دو اصل فوق، یعنی اصل لزوم وفای به عهد و اصل حرمت و قداست قرارداد، تفاوت وجود دارد. نظریه‌ای که در حقوق ایران قابل دفاع نیست (منیرالزمان، ۱۳۷۸: ۹۴).

۲. قرآن کریم می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» (مانده: ۱). این آیه، آشکارا تمام مؤمنان را به وفای به عهد و عقد دستور می‌دهد و از مهم‌ترین ادله شرعی در لزوم پایبندی به تعهد و قرارداد به شمار می‌آید.

۳. تا پیش از تصریح این قاعده در کنوانسیون حقوق معاهدات وین مصوب ۱۹۶۹ میلادی، مفاد و محتوای این اصل در اسناد زیر مورد اشاره قرار گرفته و از تابعان حقوق بین‌الملل التزام به مفاد آن تقاضا شده بود: اعلامیه

پرسش این است که آیا لزوم وفای به عهد، اصل و قاعده‌ای عرفی است یا باید آن را یک اصل کلی حقوق به شمار آورد؟ حقوق‌دانان در این زمینه با یکدیگر اختلاف نظر دارند. برخی بر این باورند که خاستگاه اصل فوق، حقوق بین‌الملل عرفی است. از این رو، برخی از قضات دیوان بین‌المللی دادگستری، همچون رابرت آکو^۱ بر اساس این نظریه، برآنند که قاعده لزوم وفای به عهد، یک قاعده اساسی حاکم بر حقوق معاهدات است که ریشه در حقوق عرفی دارد و اثر الزام‌آور یک معاهده ناشی از عرف حاکم است (ELC, 28: 1964). در مقابل، اقلیتی از حقوق‌دانان به استناد ماده (۱) G (۳۸ از مقررات دیوان بین‌المللی دادگستری، این‌گونه برداشت کرده‌اند که قاعده فوق یک اصل کلی حقوق به شمار می‌آید.^۲ این دیدگاه بر این اصل استوار است که قوانین داخلی کشورها، اصل لزوم وفای به عهد را به رسمیت شناخته‌اند. پذیرش اجرای لزوم وفای به عهد بر اساس حسن نیت، از دیدگاه حقوق‌دانان به استناد ماده بالا شرح و بسط داده شده است. با این حال، این قید از سوی برخی از حقوق‌دانان بر این قاعده وارد شده است که اگر قاعده لزوم وفای به عهد، یک اصل کلی حقوق بین‌الملل عمومی به شمار آید، باید اجرای قاعده را صرفاً نسبت به کسانی که از قدرت چانه‌زنی برابر برخوردارند، قابل اجرا بدانیم (Corten, clien, 663: 2011). از آنجا که در قراردادهای بین‌المللی نفت و گاز، دولت‌های میزبان با سرمایه‌گذاران خصوصی، به انعقاد قرارداد اقدام می‌کنند، پس طرفین از قدرت چانه‌زنی برابر برخوردار نیستند. از این رو، اجرای قاعده در روابط فوق که دولت از حق حاکمیت

حقوق و تکالیف ملل (پیشنهاد شده به سال ۱۹۲۱ میلادی توسط مؤسسه حقوق بین‌الملل)، معاهده لوکارنو (مصوب ۱۶ اکتبر ۱۹۲۵ میلادی)، کنوانسیون هاوانا (در خصوص معاهدات مصوب ۲۰ فوریه ۱۹۲۸)، کنوانسیون هاروارد (در خصوص معاهدات مصوب ۱۹۳۵ میلادی)، منشور ملل متحد (مصوب ۱۹۴۵ میلادی) و اعلامیه حقوق و تکالیف دولت‌ها (مصوب ۱۹۴۹ میلادی).

1. Roberto Ago

۲. ماده ۳۸-۱: دیوان بین‌المللی دادگستری که مأموریت دارد اختلافاتی را که به آن رجوع می‌شود بر طبق حقوق بین‌المللی حل و فصل نماید، موازین زیر را اجرا خواهد کرد: الف) عهدنامه‌های بین‌المللی، اعم از عمومی و خصوصی را که به موجب آن قواعدی معین شده است که طرفین اختلاف، آن قواعد را به رسمیت شناخته‌اند؛ ب) عرف بین‌المللی، به عنوان رویه‌ای کلی که به صورت قانون پذیرفته شده است؛ ج) اصول عمومی حقوقی که مقبول ملل متمدن است؛ د) با رعایت حکم ماده ۵۹ تصمیمات قضایی و عقاید برجسته‌ترین مبلغین ملل مختلف به منزله وسائل فرعی برای تعیین قواعد حقوقی.

برخوردار است، امکان‌پذیر نیست. بنابراین، قاعده لزوم وفای به عهد، یک اصل اساسی حقوق بین‌الملل شمرده می‌شود که بدون التزام طرفین به آن، هیچ معاهده‌ای امکان اجرا نخواهد داشت.

در حقوق ایران، قاعده لزوم وفای به عهد به معنای لزوم پایبندی طرفین به رابطه قراردادی به صراحت ذکر نشده و صرفاً از وفای به عهد در ماده ۲۶۵ قانون مدنی، به عنوان یکی از اسباب سقوط تعهدات یاد شده است. البته مقصود از وفای به عهد در این مقاله، با آنچه در آن ماده به عنوان یکی از اسباب سقوط تعهدات ذکر شده، تفاوت دارد؛ زیرا اگر وفای به عهد مربوط به مرحله تکوین باشد، التزام به مفاد قرارداد از آن برداشت می‌شود و طرفین رابطه قراردادی، به استناد آن ملتزم به ایفای تعهدات خواهند بود ولی سقوط تعهد به واسطه عمل به تعهد، از جمله مواردی است که با پایان تعهد همراه شده است. بنابراین تا زمانی که از لزوم پایبندی به تعهدات قراردادی صحبت شود، بحث از لزوم وفای به عهد در میان خواهد بود. از این رو، گفته شده است که وفای به عهد که یکی از اسباب سقوط تعهد است، ناظر به موردی است که رابطه حقوقی پیش از اجرا گسیخته شود و در واقع، تعهد به غایت و هدف مطلوب خویش دست نیافته است تا بتوان آن را ساقط شده تلقی کرد (جوانمردی، ۱۳۸۲: ۴۹). بنابراین، گفته شده است که ذکر وفای به عهد، به عنوان یکی از اسباب سقوط تعهدات در ماده ۲۶۴ قانون مدنی، صحیح به نظر نمی‌رسد (صادقی، ۱۳۸۴: ۲۱۰).

بنابراین، اگر وفای به عهد اصل مسلم و خدشه‌ناپذیری در حقوق بین‌الملل است که از لزوم پایبندی کامل طرفین به اجرای مفاد آن سخن می‌گوید، چرا در قراردادهای نفت و گاز و هر قرارداد بلندمدتی که منافع اقتصادی بی‌شماری برای طرفین به دنبال دارد، از این اصل سرپیچی شده است؟ بحث تعدیل قراردادی، ملی کردن و مصادره اموال که با شکل‌گیری یا تغییر حاکمیت‌ها پدید می‌آید، اصل لزوم وفای به عهد را خدشه‌دار کرده و در عمل، راه را بر اجرای بی‌قید و شرط مفاد قرارداد بسته‌اند. نمونه این امر، ملی کردن امتیازنامه‌های نفتی در خاورمیانه در دهه ۱۹۷۰ میلادی است که با اعمال حاکمیت دولت، مانع اجرای مفاد قرارداد شده است.

از این رو، باید گفت که ظهور و درج شیوه‌های نوین تثبیت قرارداد، همچون شرط ثبات قوانین و شرط قانون حاکم، همه حاکی از آن است که جایگاه قاعده لزوم وفای به

عهد نسبت به سابق فروکاسته شده است؛ به گونه‌ای که حتی شیوه‌های تأکید بر لزوم قراردادی و درج شرط ثبات نیز نتوانسته از اعمال حاکمیت دولت بر منابع طبیعی جلوگیری کند. بنابراین، اثر درج سازوکارهای بالا، تنها در بحث اثبات تخلف یکی از طرفین از مفاد قرارداد و الزام وی به جبران خسارت و یا پرداخت غرامت، نمود می‌یابد. رویه قضایی بین‌المللی نیز گواهی بر این مدعاست که دامنه استناد به قاعده لزوم وفای به عهد محدود شده و اصولی همچون حاکمیت دایمی دولت بر منابع طبیعی تحت تأثیر قدرت حاکمیت‌ها، بر اجرای بی‌قید و شرط قاعده لزوم استناد وارد کرده‌اند؛ امری که نمود آن در قراردادهای بلندمدت، نه تنها برخلاف موازین دانسته نشده است، بلکه منطبق بر عدالت و در راستای جلوگیری از دارا شدن ناعادلانه یکی از طرفین تفسیر گردیده است؛ برای نمونه، در پرونده شرکت نفت ایران و انگلیس که به طرح دعوایی از سوی کشور انگلیس به طرفیت ایران در دیوان بین‌المللی دادگستری انجامید، اصل حاکمیت دولت و برابری حاکمیت دولت‌ها در لایحه تقدیمی از سوی نماینده ایران مورد اشاره قرار می‌گیرد. البته به تبع ملی شدن صنعت نفت در ایران و براساس ماده یک قانون نحوه اجرای ملی شدن صنعت نفت، مصوب سال ۱۳۳۰ شمسی، دولت ایران وظیفه یافته بود تا در اسرع وقت از شرکت نفت ایران-انگلیس خلع ید کند. در مقابل، دولت انگلیس با اعتقاد به این که قانون ملی شدن صنعت نفت ایران به منزله فسخ یک‌جانبه قرارداد شمرده می‌شود، ضمن مخالفت با فسخ قرارداد، ارجاع موضوع به داوری را مطابق ماده ۲۲ قرارداد ۱۹۳۳ درخواست کرد. در واکنش به این درخواست، در ۲۰ می ۱۹۵۱، وزیر دارایی وقت ایران، طی نامه‌ای به نماینده شرکت نفت ایران-انگلیس اعلام کرد که ملی شدن، مسئله‌ای مربوط به حقوق مالکیت ملی ایران است و قابل ارجاع به داوری نیست و مطابق اصل برابری حاکمیت دولت‌ها، مزیتی برای پذیرش این استدلال طرف انگلیسی وجود ندارد و در نتیجه، طرف ایرانی قادر به خاتمه قرارداد از طریق اعمال حاکمیت خواهد بود (آقایی، ۱۳۹۳: ۱۱).

۲. اصل حاکمیت دایمی دولت بر منابع طبیعی^۱

از جمله اصولی که به منزله یک قاعده، از سوی تابعان حقوق بین‌الملل و استثنایی بر قاعده قدیمی لزوم وفای به عهد پذیرفته شده است، اصل حاکمیت دولت‌ها بر منابع طبیعی موجود در قلمرو خود است. مصادیق این حاکمیت نسبت به منابع طبیعی موجود بر روی خاک، زیر خاک و قلمرو دریایی تا عمق نامحدود گسترده است. از این رو، در تعریف حاکمیت گفته شده است: «حاکمیت عبارت است از قدرت عالی یک دولت در قلمروی خود و در چارچوب قواعد حقوق بین‌الملل که جنبه الزام‌آوری دارند» (Anand, 1989: 37). این قدرت حاکمیت مطلق، حق انحصاری هر کشوری است؛ حتی اگر آن کشور قادر به برداشت از آن منابع نباشد. علل پیدایش این اصل تا پیش از ملی شدن قراردادهای نفتی، به ادعای کشورهای غیر خودمختار در خصوص حق تعیین سرنوشت بازمی‌گردد که به شکل‌گیری این اصل و انعکاس آن در قطعنامه‌های سازمان ملل متحد انجامید^۲ (Bunhenberg, 2015: 1). برای نخستین بار در ماده ۸۳ منشور سازمان ملل متحد، بدون تصریح به حق حاکمیت کشورها، اولویت منافع ساکنان سرزمین‌های غیر خودمختار به رسمیت شناخته شد که لازمه آن، پذیرش ضمنی حق حاکمیت ملت‌ها در راستای تأمین منافع ملی آنها بود (برامز، ۱۳۶۸: ۲۲۷). بنابراین، پذیرش حاکمیت برای یک دولت دارای دو وجهه داخلی و بین‌المللی است. از بُعد داخلی، حاکمیت به مقامات رسمی این اختیار را می‌دهد که آزادانه در قلمرو دولت فعالیت کنند؛ به گونه‌ای که مقامات رسمی در اداره امور داخلی خود اختیار نامحدود خواهند داشت و از منظر بین‌المللی، هیچ دولتی اجازه دخالت در امور مربوط به حاکمیت کشور دیگر را نخواهد داشت؛ زیرا قاعده برابری حاکمیت دولت‌ها، آنها را از مداخله در امور یکدیگر منع می‌کند (Hallie, ludsin, 2013: 102).

اکنون پرسش اساسی این است که آیا حاکمیت و حق اعمال آن، حقی است برای ملت‌ها یا اعمال حاکمیت حق انحصاری دولت‌ها به شمار می‌آید؟ تفاوت پذیرش حق

1. Permanent sovereignty over natural resource

۲. در این باره می‌توان به قطعنامه‌های زیر اشاره کرد: الف) قطعنامه ۱۸۰۳ در زمینه حاکمیت دایمی دولت‌ها بر منابع طبیعی، مصوب ۱۴ دسامبر ۱۹۶۲؛ ب) قطعنامه ۱۳۱۴ مجمع عمومی سازمان ملل متحد، مصوب ۱۲ دسامبر ۱۹۵۸؛ ج) منشور حقوق و وظایف دولت‌ها (قطعنامه ۳۲۸۱_XXIX).

حاکمیت برای یک ملت با دولت در این است که اگر دولت مظهر تجلی اراده ملت باشد، در این صورت اقدامات آن دولت تبلور اراده ملت خواهد بود. از این رو، اعمال حاکمیت از سوی آن دولت از منظر حق تعیین سرنوشت ملت‌ها توسط خودشان قابل پذیرش خواهد بود و دولت به واسطه دموکراتیک بودن، صلاحیت انحصاری در بهره‌برداری از منابع انرژی را به دست می‌آورد و می‌تواند در این خصوص به اعمال حاکمیت اقدام کند. بنابراین، اگر در اسناد بین‌المللی از حق حاکمیت بر منابع طبیعی، گاهی به عنوان حق دولت‌ها و گاهی به عنوان حق ملت‌ها، سخن رفته است، از این منظر است که حاکمیت دولت ناشی از تکالیفی است که در برابر یکایک ملت دارد و این حاکمیت ناشی از اراده مردمی است که در قالب دولت تجلی یافته است (درایتی، ۱۳۸۹: ۲۲) اما در جوامع دیکتاتوری که بازتابی از اراده ملت در حاکمیت دیده نمی‌شود، پذیرش حق اعمال حاکمیت برای حکومت دیکتاتوری غیر واقع‌بینانه است؛ چرا که حاکمیتی غیر دموکراتیک است و گاهی با تکیه بر قدرت نظامی به اعمال حاکمیت اقدام می‌کند که مشروعیت مردمی ندارد. از این رو، برخی بر این باورند که حتی حکومت‌های برآمده از انقلاب‌های مردمی نیز از مشروعیت کافی در اعمال حاکمیت برخوردار نیستند. بنابراین، هرگونه اقدام این دولت‌ها در خصوص اعلام خاتمه قراردادهای نفتی را امری نامشروع به شمار می‌آورند (Voskuil, Wade, 1983: 381). پذیرش این دیدگاه که حاکمیت ناشی از انقلاب‌های مردمی مشروعیت ندارد، نادرست است؛ زیرا اگر مبنای مشروعیت یک حاکمیت، بازتاب اراده مردم در آن حاکمیت باشد، نمود این بازتاب در انقلاب‌های مردمی به مراتب بیشتر خواهد بود. پس نمی‌توان حاکمیت ناشی از انقلاب‌ها را نامشروع به شمار آورد.

به استناد اصل بالا، هرگونه عملی که دولت در راستای ملی کردن انجام می‌دهد، به هیچ وجه قابل ابطال نیست؛ زیرا اگر قرار باشد که داوری در خصوص این امور را به داوران یا هر نهاد دیگری بسپاریم، اصل استقلال و برابری حاکمیت دولت‌ها به مخاطره خواهد افتاد (امانی، ۱۳۸۹: ۶۵). از این رو، رویه قضایی موجود در بحث ملی کردن و مصادره اموال سرمایه‌گذار خارجی، همواره بر حاکمیت دولت‌ها به عنوان یکی از اصول مسلم حاکم بر روابط بین‌الملل تأکید داشته است. اما پرسش اساسی این است که ماهیت حقوقی اقدام دولت در اعلام خاتمه یک قرارداد نفتی در چارچوب فسخ، انفساخ و یا بطلان قراردادهای

نفتی قابل تصور است؟ علی القاعده، اقدام دولت در اعمال حاکمیت با وضع قانون و از طریق مصادره و ملی کردن اموال سرمایه‌گذار خارجی در قراردادهای نفتی، به طور طبیعی مشمول عنوان بطلان قرارداد نمی‌شود؛ چرا که فرض بطلان قرارداد ناظر به حالتی است که عقد از آغاز باطل و فاسد باشد؛ در حالی که در فرض پرسش، قرارداد تا زمان اعلام ملی شدن یا مصادره به صورت قانونی ادامه داشته است. فسخ نیز به‌عنوان استثنایی بر اصله‌اللزوم شناخته شده است. از این رو، قانون‌گذار برای جلوگیری از گسترده‌تر شدن دامنه شمول آن، فسخ را ذیل عقود معین، به فراخور هر عقد به طور جداگانه بحث کرده است و از طرفی، به دلیل ذکر نکردن قراردادهای نفتی در گروه عقود معین، طبیعی است که بحث از فسخ آن در قانون آورده نشود. بنابراین، در این گونه از قراردادهای فسخ مبنای قراردادی دارد؛ یعنی اگر شرط فسخ در قرارداد ذکر شده باشد، می‌توان قائل به وجود این حق برای یکی از طرفین بود.^۱ پس وضعیت قراردادهای نفتی با اعلام ملی کردن و مصادره اموال متعلق به سرمایه‌گذار خارجی و به تبع وضع قانون، نمی‌تواند فسخ قرارداد به شمار آید. باید توجه داشت که در زمان انعقاد قرارداد، دولت در مقام تصدی و همچون سایر اشخاص حقوق خصوصی به انعقاد قرارداد اقدام می‌کند و وقتی به ملی کردن و مصادره اموال سرمایه‌گذار خارجی اقدام می‌کند، در واقع در مقام اعمال حاکمیت برآمده است. بنابراین، عمل دولت در حکم قوه قاهره به شمار آمده و می‌تواند انفساخ قرارداد تفسیر شود.

بنابراین، اعمال حاکمیت از طریق ملی کردن و مصادره اموال، اگر در چارچوب وضع قانون باشد، با انفساخ قرارداد در حقوق کشورمان هم‌خوانی بیشتری دارد. اما در فرضی که دستگاه اجرایی دولت، مانند وزارت نفت و یا سازمان‌های ذیربط، به خاتمه یک قرارداد اقدام می‌کند، در این صورت اقدام آن دستگاه اجرایی در قالب فسخ قابل توجیه‌تر است. پس اقدام آن دستگاه در اعمال فسخ در مراجع قضایی ذی‌صلاح قابل پیگیری خواهد بود. در واقع، باید بین حالتی که حاکمیت در یک کشور از طریق وضع قانون، به خاتمه قرارداد اقدام می‌کند، با فرضی که دستگاه‌های اجرایی مربوطه، اقدام فوق را انجام می‌دهند، قائل به

۱. نمونه این امر، امتیازنامه‌های نفتی منعقد در کشور اندونزی است که امکان حق فسخ برای دولت اندونزی در صورت تحقق برخی شرایط پیش‌بینی شده است.

تفکیک شد. در فرض اول، عمل وضع قانون، چه به واسطه وقوع انقلاب و چه به واسطه تغییر موازنه قرارداد، یک عمل حاکمیتی و در حکم فسخ به شمار می‌آید؛ در حالی که اعلام خاتمه قرارداد توسط دستگاه‌های اجرایی تابعی از وجود حق فسخ در قرارداد بوده و تحت عنوان حقوقی «فسخ قرارداد» قابل تصور است و در نتیجه، عمل فوق در مراجع قضایی ذیصلاح قابل پیگیری حقوقی خواهد بود.

۳. شرایط اعمال حاکمیت بر منابع طبیعی توسط دولت‌ها

اگر اعمال حاکمیت بر منابع طبیعی، استثنایی بر قاعده لزوم وفای به عهد به شمار نیاید، در این صورت رویکرد حمایتی از سرمایه‌گذار خارجی انجام شده است و پذیرش این رویکرد، نه تنها با واقعیت‌های حقوق بین‌الملل تعارض دارد، بلکه رویه قضایی بین‌المللی، گواه بر این است که نمی‌توان به قراردادهای نفتی، همچون سایر قراردادها نگرست. از این رو در قراردادهای نفتی، اعمال اصل حاکمیت بر منابع طبیعی، استثنایی بر قاعده لزوم وفای به عهد به شمار آمده است و بالطبع رویکرد حمایت از منافع کشور میزبان تثبیت شده است. در مقابل، برای جلوگیری از سوء استفاده دولت‌ها از حاکمیت خود، تنها آن دسته از اعمال حاکمیتی از سوی تابعان حقوق بین‌الملل پذیرفته شده است که شروط زیر در آنها رعایت شده باشد.

۳.۱. مشروعیت حاکمیت

یکی از شرایط اساسی برای اعمال حاکمیت، مشروعیت حکومتی است که با استفاده از حق حاکمیت خود صنایع نفتی را ملی اعلام می‌کند و از این راه، به موجودیت یک قرارداد خاتمه می‌دهد. اکنون پرسش این است که در نظام بین‌الملل، چه حکومتی مشروع است؟ ممکن است گفته شود که مشروعیت همان شرعی بودن حکومت است؛ یعنی چه حکومتی مورد تأیید شرع است؟ اگرچه ممکن است از این دیدگاه در جامعه‌ای دینی دفاع شود، اما مشروعیت حکومت در عرصه بین‌الملل، به منزله حکومت مورد تأیید شرع نیست. از این رو، برخی بر این باورند که مشروعیت همان «قانونی بودن» یک حکومت است؛ یعنی چه حکومتی براساس قانون و به تجویز قانون شکل گرفته است؟ این تعبیر از مشروعیت هم می‌تواند با این شبهه روبه‌رو شود که اگر مشروعیت ناشی از قانون است، پس مشروعیت

خود قانون از کجاست؟ بنابراین، مشروعیت قانونی را نوعی مصادره به مطلوب می‌دانند که نمی‌تواند در توجیه مشروعیت یک حکومت مؤثر باشد (لاریجانی، ۱۳۸۱: ۱۲).

دیدگاه‌های فوق سبب شد تا از مشروعیت حکومت تعریفی ارائه شود که دامنه آن موسع بوده و بتواند حکومت‌های بی‌شماری را دربرگیرد. از این رو، گفته شده است که مشروعیت یک حکومت ناشی از مسئله حق است؛ حق اقتدار و حکم راندن و سلطه بر قلمروی سرزمینی و تعیین سرنوشت مردم ساکن در آن قلمرو. بنابراین، هر حکومتی که دارای چنین ویژگی‌ای باشد و از حق اقتدار و اصدار فرمان برخوردار باشد، مشروعیت خواهد داشت و اقدامات آن توسط سایر تابعان حقوق بین‌الملل به رسمیت شناخته می‌شود و در چارچوب حق تعیین سرنوشت که یکی از مبانی حق حاکمیت دولت‌هاست، قابل بررسی است (Raphael, 1990: 175).

بر اساس تعریف بالا از مشروعیت، سه راه برای کسب مشروعیت توسط یک قدرت وجود دارد که هر یک به تنهایی و به شیوه‌ای متمایز، قادر به اعمال حاکمیت مشروع هستند؛ ۱. مشروعیت سنتی یک حکومت که با اتکای حاکم و پیروی از سنت‌ها محقق می‌شود. معمولاً در این روش شخص حاکم تقدس دارد و روابط خانوادگی بیش از استعدادها و برجستگی‌های اشخاص، در تحصیل قدرت مؤثر است؛ ۲. مشروعیت عقلانی قانونی که از طریق وضع قوانین و در نتیجه، اراده اکثریت جامعه نمود می‌یابد و سپس با واسطه موجب انتخاب حاکمان جامعه می‌شود؛ وجود نظام‌های دموکراسی چهره‌ای از این طریق تحصیل مشروعیت است؛ ۳. مشروعیت کارزمایی که حق سلطه و اقتدار را برای شخص روحانی فراهم می‌آورد و مشروعیت وی ناشی از استناد به خداوند متعال است.

البته تحصیل مشروعیت از شیوه‌های بالا، ربطی به مقبولیت حکومت در نزد مردم ندارد و چه بسا هر یک از صورت‌های مشروعیت فوق در عرصه بین‌الملل مشروعیت مورد نظر تابعان حقوق بین‌الملل را داشته باشد ولی مقبول مردم ساکن در آن قلمرو نباشد. بنابراین، همچنان که اهلیت یک دولت در اعمال حق تصدی و انعقاد قرارداد با سرمایه‌گذار خارجی منوط به مشروعیت آن حکومت است، اهلیت آن دولت در اعمال حق حاکمیت و خاتمه دادن به قرارداد از طریق مصادره و ملی کردن نیز مشروط به مشروعیت آن حاکمیت خواهد بود و عنصر مقبولیت نقشی در اعمال هیچ‌کدام از حق تصدی و حاکمیت نخواهد داشت.

برخی با تمیز نادرست مشروعیت از مقبولیت، این گونه نظر داده‌اند که اگر حکومت برآمده از انقلاب‌های مردمی، در راستای اعمال حاکمیت از طریق مصادره و ملی کردن صنایع نفتی اقدامی انجام دهد، در این صورت به واسطه نامشروع بودن آن انقلاب‌ها، اعمال حاکمیت نیز نامشروع خواهد بود و دولت میزبان نیز مکلف به اعاده وضع به حال سابق و جبران کلیه خسارت‌های وارده به سرمایه‌گذار خارجی است (Voskuil, Wade, 1983: 381). پذیرش این دیدگاه، از این منظر محل خدشه است که: اولاً، شکل‌گیری حکومت تحت تأثیر انقلاب‌های مردمی در چارچوب حق تعیین سرنوشت، یکی از اصول مندرج در منشور ملل متحد و قابل دفاع است؛ ثانیاً، رویه قضایی بین‌المللی، به ویژه در آرای داوری صادره در خصوص انقلاب‌های دهه ۱۹۷۰ میلادی، حکایت از این دارد که هیچ رأیی مبنی بر نامشروع تلقی کردن حکومت‌های برآمده از انقلاب صادر نشده است؛ ثالثاً، مشروعیت حکومت برآمده از انقلاب، مشروعیتی قانونی است؛ با این تفاوت که شکل‌گیری بنیان مشروعیت پس از تشکیل حکومت خواهد بود. بنابراین، هرگونه اعمال حاکمیت توسط دولت‌های برآمده از انقلاب، یک اعلام حاکمیت مشروع به شمار می‌آید که دولت میزبان را در قبال مصادره و ملی کردن، به جبران اقدامات مشروع خود متعهد می‌نماید.

اما موضوع مشروعیت جدایی یک‌جانبه، اندکی متفاوت و قابل تأمل‌تر است؛ نمونه این موضوع، جدایی منطقه نفت‌خیز کردستان عراق است که می‌تواند بر قراردادهای نفتی منعقد شده توسط این منطقه با سرمایه‌گذاران خارجی مؤثر باشد. از این رو، برخی از دانشمندان حقوق بین‌الملل بر این باورند که حتی برای مردم ساکن در قسمتی از سرزمین یک دولت برای جدا شدن یک‌جانبه و بدون کسب رضایت از دولت پیشین وجود ندارد و قواعد حقوق بین‌الملل، از جمله اصل حفظ تمامیت ارضی دولت‌ها، از یکپارچگی سرزمینی کشورها حمایت می‌کند^۱ ولی گروهی دیگر بر آنند که در نظام حقوق بین‌الملل، قاعده‌ای در مورد «حق جدا شدن» یا «ممنوعیت جدا شدن» یک‌جانبه قسمتی از سرزمین

۱. در این زمینه، بند ۶ قطعنامه‌های شماره ۱۵۱۴ و ۲۶۲۵ مجمع عمومی سازمان ملل متحد چنین اشعار می‌دارد: «هیچ‌یک از بندهای فوق، مشوق تجزیه و یا خدشه‌دار کردن جزئی یا کلی تمامیت ارضی و یا وحدت سیاسی دول حاکم و مستقل که نمایندگی کل خلق‌های متعلق به سرزمین خود را بدون تمایز از حیث نژاد، عقیده یا رنگ پوست بر عهده دارند، نخواهد گردید و چنین دلالتی نیز ندارد».

نقض اصل لزوم وفای به عهد به موجب اصل حاکمیت دایمی دولت بر منابع طبیعی ... ۱۹۵

یک دولت، نفیاً یا اثباتاً وجود ندارد و دولت جدید در صورتی که بتواند به صورت مؤثر به اعمال حاکمیت با همان سلطه و اقتدار بپردازد، موجودیت آن به عنوان تابع جدید حقوق بین‌الملل قابل پذیرش خواهد بود (عزیزی، ۱۳۸۷: ۱۵).

اگرچه دیدگاه دوم با اراده عمومی مردم یک منطقه هم‌خوانی بیشتری دارد، باید توجه داشت که مشروعیت به منزله حق اقتدار و سلطه، صرفاً زمانی می‌تواند مؤثر باشد که سایر تابعان حقوق بین‌الملل آن را به رسمیت شناخته و حاکمیت آن را تأیید کرده باشند. رویه قضایی بین‌المللی نیز در موارد اعلام استقلال، همواره رضایت دولت قبلی را به عنوان شرط مشروعیت و عضویت در سازمان ملل متحد مطرح کرده است؛ به گونه‌ای که اگر دولت مادر، به جدا شدن قسمتی از سرزمین خود رضایت ندهد، دولت مستقل خودخوانده یا گروه اقلیتی که برای جدایی می‌کوشند، از طرف جامعه بین‌المللی مورد شناسایی قرار نمی‌گیرد.

بنا بر آنچه گذشت، نخستین شرط برای اعمال حاکمیت، مشروعیت حکومت اعمال‌کننده حاکمیت است.

۲.۳. رعایت منافع عموم

یکی از شرایط لازم در راستای اعمال حاکمیت دولت بر منابع طبیعی، حفظ و رعایت مصالح و منافع عمومی جامعه است. این شرط برای نخستین بار در سال ۱۹۲۵ میلادی توسط دیوان بین‌المللی دادگستری در خصوص منافع آلمان در مقابل لهستان مطرح شد و سه سال بعد در پرونده کورزو گسترش یافت (Schrijver, 2008: 349). منظور از منافع عمومی جامعه این است که با ملی کردن باید سطح رفاه عمومی کشور میزبان ارتقا یابد (Voskuil, Wade, 1983: 381).

پس از آن، موضوع اعمال حاکمیت دولت از طریق حفظ و حمایت از منافع عموم، در چندین سند بین‌المللی مورد اشاره قرار گرفته است؛ برای مثال، در سال ۱۹۸۶ میلادی، کنفرانسی در سئول - پایتخت کره جنوبی - توسط مؤسسه حقوق بین‌الملل در زمینه حاکمیت دایمی دولت‌ها بر منابع طبیعی تشکیل شد که به صدور اعلامیه‌ای به نام «اعلامیه سئول» انجامید. در ماده پنج این اعلامیه آمده است: «این اعلامیه حق دولت‌ها را برای مصادره اموال در قلمرو جغرافیایی خود تأیید می‌کند؛ مشروط به اینکه: اولاً، مصادره اموال

در جهت حفظ مقاصد عمومی صورت گرفته باشد...» (کمایستانی، ۱۳۷۰: ۱۱۹). همچنین در بند چهارم قطعنامه ۱۸۰۳ مجمع عمومی سازمان ملل متحد، مشروعیت فسخ یا خاتمه قرارداد به استناد ملی کردن، مصادره و ضبط اموال منوط به رعایت منافع عمومی جامعه و امنیت عمومی گردیده است (برامرز، ۱۳۶۸: ۲۲۷).

البته دامنه تفسیر منافع ملی نباید به منافع اقتصادی یک ملت معطوف باشد، بلکه مقصود از منافع ملی، افزون بر بحث اقتصادی، دربرگیرنده منافع سیاسی و اجتماعی نیز می شود. بحث حمایت های زیست محیطی و الغای قرارداد در راستای حمایت از محیط زیست که در قرن ۲۱ مطرح شده است، همگی گواهی بر حمایت از منافع عموم است. از این رو، امروزه در بیشتر قراردادهای نفتی منعقد، با وجود عدم تصریح طرفین، هرگاه قرارداد برخلاف مسائل زیست محیطی تشخیص داده شود، دولت می تواند به استناد منافع ملی به طور یک جانبه به قرارداد خاتمه دهد (Maniruzzaman, 2008: 124). در ماده نه قانون تشویق و حمایت سرمایه گذاری خارجی جمهوری اسلامی ایران، مصوب ۱۳۸۰ آمده است: «سرمایه گذاری خارجی مورد سلب مالکیت و ملی شدن قرار نخواهد گرفت، مگر برای منافع عمومی، به موجب فرایند قانونی به روش غیر تبعیض آمیز و در مقابل پرداخت مناسب غرامت به مأخذ ارزش واقعی آن سرمایه گذاری، بلافاصله قبل از سلب مالکیت».

امروزه در بیشتر قراردادهای نوین نفت و گاز، حفظ و حمایت از محیط زیست، امنیت و... به عنوان منافع عمومی یک جامعه به شمار می آید. از این رو، حتی اگر محیط زیست محدوده عملیات اکتشاف و استخراج دچار تغییراتی شود، حاکمیت می تواند به استناد اصل فوق، خاتمه یا تغییر در مفاد قرارداد را درخواست کند (Maniruzzaman, 2008: 129). بنابراین، باید گفت که دامنه منافع عموم و تفسیری که از این منافع می شود، بسیار گسترده است و در صورت بروز اختلاف، این محاکم هستند که با توجه به عرف بین المللی باید به تعیین مصادیق منافع ملی اقدام کنند.

نمونه این اختلاف، دعوای شرکت آجیپ^۱ و دولت کنگو است که در خصوص ملی کردن صنایع نفت و گاز توسط دولت کنگو به استناد منافع و مصالح ملی بروز کرد. شرکت

1. AGIP (azienda generale italiana petroli) is a former italian outpmatve gasoline, diesel LPG, lubricants, fuel, oil and bitumen retailer established in 1926.

آجیپ در مقام دفاع از دعوای طرح شده اعلام کرد که دولت کنگو مقررات جاری را مبنی بر اینکه ملی کردن باید در راستای حفظ منافع عمومی باشد، نقض کرده است. استدلال شرکت آجیپ بر این اساس استوار بود که باید بین منافع عموم جامعه در فرضی که دولت کنگو خود سهامدار شرکت نفت است، با فرضی که منفعتی در شرکت نفت ندارد، قائل به تمایز و تفکیک شد. بنابراین، اگر دولت کنگو به ملی کردن صنایع نفت و گاز اقدام کرده است، در واقع منافع خود را به عنوان یک سهامدار مد نظر قرار داده است و نه منافع عموم جامعه را؛ بنابراین ملی کردن صنایع توسط دولت کنگو باید نامشروع اعلام گردد. محکمه با رد استدلال شرکت آجیپ اعلام کرد که اگرچه دولت کنگو به عنوان سهامدار شرکت به شمار می‌آید و در واقع منافع حاصل از ملی کردن به دولت می‌رسد ولی باید توجه داشت که دولت تجلی حاکمیت ملت است، پس سهامدار بودن دولت، یعنی سهامدار بودن یک ملت. بنابراین ملی کردن صنایع توسط دولت کنگو به نحو مشروع و قانونی انجام پذیرفته است (Rayfuse, 1993: 308).

در خصوص برتری منافع بین‌المللی بر منافع ملی یک کشور، اختلاف نظر است؛ به گونه‌ای که از دیدگاه کشور صاحب منفعت باید منافع آن کشور بر منافع بین‌المللی برتری داده شود؛ در حالی که برابر قوانین بین‌الملل و عرف بین‌المللی، منافع جامعه بین‌المللی بر منافع ملی یک کشور برتری دارد. در این باره گفته شده است که اگر - برای مثال - منافع ملی کشور ایالات متحده آمریکا در تعارض با منافع بین‌المللی قرار گیرد، از دیدگاه اشخاصی همچون جان بولتون،^۱ منافع بین‌المللی باید فدای منافع ملی گردد و از اجرای قواعد حقوق بین‌الملل برای برخورد با منافع ملی جامعه آمریکا جلوگیری شود؛ در حالی که برخی همچون پائول استیگان^۲ بر این باورند که جایگاهی برای برتری منافع یک ملت در برابر منافع حداقل چند ملت وجود ندارد و مطابق قواعد حقوق بین‌الملل، نمی‌توان دلیلی جز ترس آن دولت حاکمه در اجرای قواعد حقوق بین‌الملل که منفعت بیشتری را برای افراد بیشتری فراهم می‌آورد، نادیده گرفت (Byers, 2000: 275). بنابراین در هر جا که منافع کشوری در تعارض با منافع بین‌المللی قرار گیرد، منافع ملی باید قربانی و فدای منافع بین‌المللی گردد.

1. John Bolton

2. Paul Stephan

۳.۳. عدم اعمال تبعیض

عدم اعمال تبعیض در حقوق بین‌الملل، بیشتر در مسائل حقوق بشری مطرح شده است؛ به گونه‌ای که می‌توان گفت پس از جنگ جهانی دوم، نزدیک به ۲۳ سند بین‌المللی در خصوص برابری انسان‌ها و حقوق آن‌ها تدوین و اجرا شده است. ولی عدم اعمال تبعیض در اجرای مصادیق حاکمیت دولت یکی از مواردی بود که در اعلامیه سئول، مصوب سال ۱۹۸۶ پیش‌بینی شده است (کمایستانی، ۱۳۷۰: ۱۱۹). عدم اعمال تبعیض در اعمال حاکمیت دولت، به معنای اجرای برابر قانون کشور میزبان است؛ به گونه‌ای که صرف‌نظر از اینکه چه شخصی طرف قرارداد است، رفتار دولت میزبان به نحو برابر و بر مبنای انصاف و حسن نیت رخ داده باشد. آرای بین‌المللی بی‌شماری در خصوص عدم اعمال تبعیض در اعمال حاکمیت دولت صادر شده است که در این باره می‌توان به پرونده شرکت بریتیش پترولیوم علیه دولت لیبی اشاره کرد که قاضی استدلال کرد که دولت لیبی قاعده حقوق بین‌الملل عرفی در خصوص عدم وجود تبعیض در اعمال حاکمیت را نقض کرده است (Schrijver, 2008: 349). در واقع، دولتی که به اعمال حاکمیت می‌پردازد و به استناد حاکمیت خود، خاتمه یک قرارداد را اعلام می‌کند، باید توجه داشته باشد که مشروعیت توسل به اصل حاکمیت دایمی دولت منوط به عدم اعمال تبعیض است؛ یعنی نه تنها رفتاری که با سرمایه‌گذار خارجی می‌شود باید همان رفتاری باشد که اگر شرکتی وابسته به آن دولت انجام می‌داد با اعمال حاکمیت روبه‌رو می‌شد، بلکه اعمال حاکمیت دولت نسبت به اتباع خارجی نیز باید به نحو مساوی و برابر قواعد حقوق بین‌الملل انجام پذیرد (Voskuil, Wade, 1983: 381).

۴. آثار و نتایج اعمال حاکمیت

پذیرش مشروع بودن اعمال حاکمیت توسط دولت‌های میزبان و بازتاب این مشروعیت در اسناد و آرای بین‌المللی، این پرسش را به دنبال دارد که اثر اعمال حاکمیت بر حقوق سرمایه‌گذار خارجی که با استفاده از تخصص خود میلیاردها دلار در پروژه‌های نفتی سرمایه‌گذاری کرده است چیست؟ آیا صرف مشروع بودن اعمال حاکمیت که یک اصل حاکم بر حقوق عمومی است، می‌تواند باعث اضرار به حقوق سرمایه‌گذار خارجی باشد یا

اینکه از حیث دارا شدن ناعادلانه و منع اضرار به غیر باید به گونه‌ای عمل شود که حقوق سرمایه‌گذار خارجی از هرگونه تعرض در امان باشد؟ البته به دلیل مشروع بودن اقدامات دولت، حق ابطال تصمیمات و اقدامات وی توسط نهادهای قضایی ملی و بین‌المللی سلب می‌گردد و هرگونه عملی که دولت در راستای ملی کردن انجام دهد، قابل ابطال نیست؛ زیرا اگر قرار باشد داوری در خصوص این امور را به داوران یا هر نهاد دیگری بسپاریم، اصل استقلال حاکمیت دولت‌ها به مخاطره خواهد افتاد (امانی، ۱۳۸۹: ۶۵). بنابراین مطابق اسناد بین‌المللی، اعمال حاکمیت از طریق مصادره اموال سرمایه‌گذار خارجی، تعهد دولت میزبان به جبران خسارت براساس ارزش دفتری و یا الزام به پرداخت غرامت براساس ضوابط مطرح‌شده را به دنبال دارد که در ادامه بررسی می‌شود.

۴. ۱. جبران خسارت^۱

جبران خسارت به معنای جبران زیانی است که به سرمایه‌گذار خارجی وارد آمده است و مبنای محاسبه این زیان، ارزش دفتری اموال متعلق به سرمایه‌گذار خارجی^۲ است. در محاسبه ارزش دفتری اموال، می‌توان قیمت خالص یا قیمت روز و یا قیمت مستهلک‌شده آن‌ها را مد نظر قرار داد که تعیین آن برحسب نوع دارایی، ممکن است در طول زمان کاهش یا افزایش یابد. بنابراین، اگر دولت میزبان با رعایت شروط گفته شده که احراز آن توسط مراجع قضایی و به موجب عرف بین‌الملل انجام می‌گیرد، به مصادره و ملی کردن اموال سرمایه‌گذار خارجی اقدام کند، مکلف به جبران خسارت سرمایه‌گذار به میزان ارزش دفتری اموال خواهد بود. از این رو، مشروعیت اعمال حاکمیت نمی‌تواند موجبی برای معافیت دولت از جبران خسارت باشد. در واقع، باید بین مشروعیت حاکمیت و مشروعیت اعمال حاکمیت قائل به تفکیک شد؛ به گونه‌ای که چه بسا حاکمیتی مشروع باشد ولی به علت رعایت نکردن شرایطی مانند رعایت منافع عموم، عدم اعمال تبعیض و اقدام بر اساس حسن نیت، اعمال حاکمیت از طریق مصادره و ملی کردن نامشروع به شمار آید. بنابراین در فرض مشروعیت اعمال حاکمیت، تعهد دولت میزبان به جبران خسارت خواهد

1. Compensation

۲. ارزشی که یک دارایی در ترازنامه بر اساس آن ثبت می‌شود.

بود. این مهم در قطعنامه‌های سازمان ملل نیز تصریح شده است. نمونه این موضوع، منشور حقوق و وظایف دولت‌ها (قطعنامه xxix ۳۲۸۱-) مصوب سال ۱۹۷۴ میلادی است که ضمن پذیرش حق اعمال حاکمیت دولت‌ها بر منابع طبیعی، از لزوم جبران خسارت توسط دولت‌های میزبان سخن رانده است. به موجب بند C از ماده دوم این منشور: «اگر دولت‌ها در اعمال اصل حاکمیت بر منابع طبیعی، اقدام به ملی کردن، مصادره یا ضبط اموال خارجی‌ان نمایند، موظف‌اند خسارت مناسبی پرداخت نمایند...».

کشورهای صاحب منابع نفتی که به سبب جذب سرمایه، به کشورهای میزبان سرمایه شهرت یافته‌اند، همواره از منشور فوق به سبب حمایت آن از منافع کشورهای میزبان دفاع کرده‌اند و آن منشور را مبنای اعمال حاکمیت خود قرار داده‌اند (شاو، ۱۳۷۴: ۴۸۰). برخی نیز به استناد الزام آور نبودن این قطعنامه، بر این باورند که اعمال حق حاکمیت توسط دولت‌ها به منزله الزام آنها به پرداخت خسارت نیست و در نتیجه، نمی‌توان پرداخت خسارت را تعهدی الزامی دانست (Ervin lazlo-jce kurtzman, 1981: 20). پذیرش این دیدگاه با واقعیت‌های موجود در عرصه بین‌الملل، به ویژه رویه قضایی بین‌المللی در تعارض است و جبران خسارت از سرمایه‌گذار خارجی بر اساس اصولی همچون دارا شدن ناعادلانه، منع اضرار به غیر و قاعده انصاف، پذیرفتنی‌تر است. بنابراین، اثر مستقیم اعمال حاکمیت توسط دولت‌های میزبان با فرض رعایت ضوابط تعیین شده، تعهد به جبران خسارت سرمایه‌گذار خارجی است و نمی‌توان الزام به جبران خسارت را تعهدی اختیاری به شمار آورد. حال این پرسش مطرح است که اگر شرط صریح فسخ قرارداد برای دولت میزبان پیش‌بینی شده باشد، باز هم دولت میزبان مکلف به جبران خسارت خواهد بود؟ در فرضی که شرط صریح مبنی بر فسخ قرارداد وجود نداشته باشد و دولت میزبان به انفساخ و در نتیجه، مصادره اموال سرمایه‌گذار خارجی اقدام کند، از آنجا که چنین فسخ یک‌طرفه‌ای نوعی نقض قرارداد شمرده می‌شود، دولت میزبان مکلف به جبران خسارت کامل سرمایه‌گذار خارجی خواهد بود. اما در مواردی که دولت به موجب شرط صریح مندرج در قرارداد دارای حق فسخ است، اعمال این حق به منزله نقض قرارداد نخواهد بود و اگرچه تکلیف به جبران خسارت وجود دارد ولی این تکلیف به جبران خسارت بسیار محدودتر است و به طور مشخص، تکلیفی به پرداخت خسارت بابت منافع آتی و مورد انتظار وجود ندارد (باوت، ۱۳۷۲: ۴۱۹).

اکنون این پرسش مطرح می‌شود که اگر جبران خسارت از سرمایه‌گذار خارجی، به میزان ارزش دفتری اموال متعلق به سرمایه‌گذار ضروری است، پس محاسبه ارزش اموال سرمایه‌گذار براساس چه قانونی انجام می‌شود؟ در فرضی که طرفین، قانون حاکم بر این موضوع را تعیین کرده باشند، به استناد اصل حاکمیت اراده، همان قانون بر روابط طرفین حاکم خواهد بود و در تعیین میزان ارزش اموال ملاک محاسبه قرار می‌گیرد ولی در فرضی که طرفین، قانون خاصی را تعیین نکرده باشند، ممکن است گفته شود قوانین داخلی کشور میزبان در تعیین میزان خسارت کارایی بهتری دارد و بهتر می‌تواند در تعیین میزان خسارت مؤثر باشد؛ موضوعی که در منشور فوق نیز بدان تصریح شده است و قانون کشور میزبان را در تعیین میزان خسارت صالح به رسیدگی دانسته است.^۱ نمونه این امر، پرونده شرکت امین‌ویل^۲ علیه دولت کویت بود که داوران کوشیدند تا قرارداد را محلی و تابع قانون کشور میزبان قرار دهند. همین رویه در پرونده آموکو^۳ میان عربستان سعودی و شرکت آرامکو نیز پذیرفته شده است (القشیری و ریاض، ۱۳۸۲: ۷۶).

در مقابل، برخی بر این باورند که اعمال حاکمیت توسط دولت‌های میزبان با حقوق سرمایه‌گذار خارجی در تعارض است. بنابراین، در مقام حمایت از حقوق سرمایه‌گذار خارجی، بهتر است مقرراتی در تعیین میزان خسارت استفاده شود که جنبه حمایتی بیشتری از سرمایه‌گذار داشته باشد. از این رو، اصول و قواعد حاکم بر حقوق بین‌الملل را در تعیین میزان خسارت حاکم می‌دانند و برآنند که مقررات فوق از سرمایه‌گذاران خارجی بیشتر حمایت می‌کند. در واقع، نظریه کلی در زمینه حاکم کردن قانون بین‌المللی بر قرارداد، این است که قوانین بین‌المللی امنیت بیشتری را برای سرمایه‌گذاران خارجی در مقایسه با قوانین داخلی فراهم می‌آورد؛ چرا که قوانین داخلی در معرض تغییر ناگهانی دولت میزبان هستند (Maniruzzaman, 2008: 129). ایراد وارده بر این نظریه این است که: اولاً، تاکنون تعریف قانع‌کننده و جامعی از قراردادهای بین‌المللی ارائه نشده است؛ ثانیاً، کشورهای پیشرفته غربی، هنگام انعقاد قراردادهای موسوم به «قراردادهای توسعه اقتصادی» یا سرمایه‌گذاری خارجی، نظریه بین‌المللی شدن قرارداد را قبول ندارند؛ زیرا این گونه از

۱. بند C ماده دو منشور حقوق و وظایف دولت‌ها.

2. Amin Oil
3. Amoco

قراردادها فقط هنگامی بین‌المللی تلقی می‌شوند که با کشورهای در حال توسعه منعقد شوند (الیاسی، ۱۳۸۲: ۳۷). بنابراین همان‌طور که رویه قضایی تمایل دارد، بهترین قانون در تعیین میزان خسارت همان قانون کشور میزبان است.

۲.۴. پرداخت غرامت^۱

اگرچه در بیشتر متون حقوقی داخلی و خارجی، تمایزی در جبران خسارت و یا پرداخت غرامت از سوی دولت میزبان وجود ندارد و در هر صورت دولت میزبان را مکلف به جبران خسارت براساس مقررات کشور میزبان می‌دانند، باید توجه داشت که تمایز فوق در نحوه رعایت ضوابط تعیین‌شده، سبب گردید تا در ۱۲ دسامبر ۱۹۵۸ میلادی، قطعنامه ۱۳۱۴ در مجمع عمومی سازمان ملل متحد به تصویب رسد که به موجب آن، کمیسیون «حاکمیت دائمی بر منابع طبیعی» تأسیس شد. بر مبنای گزارش این کمیسیون در ۱۴ دسامبر ۱۹۶۲، یکی از مهم‌ترین قطعنامه‌های سازمان ملل - یعنی قطعنامه ۱۸۰۳ - در زمینه حاکمیت دائمی دولت‌ها بر منابع طبیعی صادر شد (فرهنگی، ۱۳۴۲: ۱۰۲). به موجب این قطعنامه، اعمال حق حاکمیت باید در راستای تضمین رعایت منافع دولت و سرمایه‌گذار باشد؛ به طوری که منافع حاصله به نحوی که پیش‌تر میان سرمایه‌گذار و کشور سرمایه‌پذیر معین شده است، تقسیم شود (Baetens, 2013: 271). هرچند این قطعنامه نسبت به دولت‌ها الزام‌آور نشده است، اما نقش راهگشا و ارشادی آن سبب شده است تا از اوایل دهه ۱۹۶۰ مورد پیروی دولت‌ها قرار گیرد. (نیل‌فروشان، ۱۳۸۴: ۵۹).

تعارض این قطعنامه با منشور حقوق و وظایف دولت‌ها سبب گردید تا هریک از کشورها در نحوه برخورد با منافع ملی، به شیوه‌ای متفاوت عمل کنند و یکی از قطعنامه‌های فوق را مبنای اقدام خود قرار دهند؛ به گونه‌ای که کشورهای صاحب منابع نفتی همواره از منشور حقوق و وظایف دولت‌ها به سبب حمایت آن از منافع کشورهای میزبان دفاع کرده‌اند؛ در حالی که قطعنامه ۱۸۰۳ به سبب حمایت آن از منافع سرمایه‌گذار مورد حمایت کشورهای توسعه‌یافته است. براساس این قطعنامه، شرط سلب مالکیت از سرمایه‌گذار خارجی پرداخت غرامت مطابق موازین حقوق بین‌الملل است (Hofbauer, 2009: 56)؛ به گونه‌ای که اگر دولت میزبان به مصادره و ملی کردن اموال

1. Indemnity

خارجیان بدون رعایت ضوابطی همچون رعایت منافع عموم، عدم اعمال تبعیض اقدام کند، مکلف به پرداخت غرامت است که در تعیین آن، سه دسته اموال و دارایی مورد حکم قرار می‌گیرد:

الف) دارایی‌ها: اعم از عینی یا مادی و دارایی‌های دینی (دفتری)، همچون مطالبات و دیون نقدی مشمول پرداخت به سرمایه‌گذار خارجی است. در تعیین این دسته از دارایی‌ها معمولاً معادل ارزش آنها در نظر گرفته می‌شود. در صدور حکم به جبران خسارت نیز این دسته از دارایی‌ها مورد حکم قرار می‌گیرد. آن گونه که گفته شد، مبنای محاسبه دارایی‌ها، ارزش دفتری اموال است که با توجه به قانون کشور میزبان تعیین می‌گردد. بنابراین، دولت میزبان در پرداخت غرامت مکلف به استرداد دارایی‌های مادی و دینی متعلق به سرمایه‌گذار خارجی است.

ب) بهره ارزش دارایی‌ها: دادگاه‌ها عموماً بهره ارزش دارایی‌ها را برای یک دوره زمانی از تاریخ اعلام ملی شدن و در نتیجه، اعلام خاتمه قرارداد تا تاریخ اجرای حکم در نظر می‌گیرند. البته منطبق این امر کاملاً توجیه‌پذیر است؛ زیرا صاحب مال از تاریخ ضبط مال از ارزش دارایی‌اش محروم شده است و چنانچه مال به عنوان سرمایه‌ای تلقی گردد که از آن پس مالک قادر به کسب درآمد از آن نیست، پس منطقی می‌نماید که دارنده آن استحقاق دریافت بهره چنین سرمایه‌ای را داشته باشد.

نکته‌ای که نباید از بیان آن غافل ماند، این است که بهره ارزش دارایی‌ها متفاوت از عدم‌النفع آتی است. در واقع، در بهره ارزش دارایی‌ها، بدون توجه به اینکه اگر قرارداد اعتبار می‌داشت و اجرای آن فارغ از ملی شدن سرمایه ادامه می‌یافت، در هر حال مبلغی به عنوان سود ارزش سرمایه به سرمایه‌گذار خارجی تعلق خواهد گرفت که ارزش فعلی سرمایه سلب مالکیت شده را به واقعیت نزدیک‌تر می‌نماید. با وجود این، همان‌طور که در بند «ج» خواهد آمد، منطقی‌تر این است که در مسئله پرداخت غرامت به سرمایه‌گذار خارجی، از آنجایی که عدم‌النفع آتی قابل پرداخت به اوست، از بهره ارزش دارایی‌ها در قالب عدم‌النفع آتی سخن راند که با توجه به شرایط قرارداد و به فرض ادامه یافتن آن و مصون ماندن سرمایه ملی شده از مخاطرات، سود ناشی از اجرای قرارداد تعلق می‌گیرد.

ج) تقویت سودها: مهم‌ترین اثر تفکیک بین اعمال حاکمیت مشروع و نامشروع در مسئله عدم‌النفع ظاهر می‌شود؛ زیرا به موجب یک قاعده کلی، در اعمال حاکمیت مشروع و در نتیجه، سلب مالکیت مشروع به وسیله دولت سرمایه‌پذیر، اساساً پرداخت خسارات شامل ارزش فعلی سرمایه در زمان سلب مالکیت است. با این وصف، در اعمال حاکمیت نامشروع و در نتیجه، سلب مالکیت نامشروع از سوی دولت سرمایه‌پذیر، باید عدم‌النفع آتی به عنوان بخشی از خسارات کلی و عمومی اقدامات غیر قانونی آن دولت به شمار رود که به سرمایه‌گذار خارجی قابل پرداخت است.

باید توجه داشت که منظور از عدم‌النفع آتی در قراردادهای نفتی، این است که باید ملاحظه کرد سود و درآمد سرمایه‌گذار خارجی و جریان نقدینگی سرمایه ملی شده او - با فرض این‌که از آن سلب مالکیت نمی‌گردد و اجرای قرارداد خاتمه نمی‌یافت - تا پایان مدت قرارداد به چه میزان می‌رسید و مبلغ یادشده، سودی است که سرمایه‌گذار خارجی می‌توانست از بابت اجرای قرارداد در زمان آینده به دست آورد اما در نتیجه سلب مالکیت نامشروع از آن محروم شده است. بنابراین، سرمایه‌گذار خارجی می‌تواند آن سود را زیر عنوان منافع آتی^۱ سرمایه‌اش از دولت سرمایه‌پذیر خارجی مطالبه کند.

چنانکه موضوع فوق در قوانین ایالات متحده در خصوص فسخ قراردادهای دولتی مورد تصریح قرار گرفته است، اعم از این‌که فسخ قرارداد مستند به شرط فسخ یک‌طرفه باشد یا مطابق یک قانون خاص انجام شده باشد، باید «گرامت عادلانه» پرداخت شود؛ برای مثال، بند ۲ ماده ۴ عهدنامه «مودت» سال ۱۳۳۴ شمسی میان ایران و امریکا، تأکید دارد که: «... اموال جز به منظور نفع عمومی، آن هم بدون پرداخت غرامت عادلانه، گرفته نخواهد شد. غرامت مزبور باید به وجه مؤثری قابل تحقق باشد و به نحو کامل معادل مالی خواهد بود که گرفته شده است». از این رو، خواهان‌های آمریکایی در پرونده‌های متعدد نزد دیوان داوری، استدلال کرده‌اند که چه مصادره اموال آنها مطابق حقوق بین‌الملل قانونی بوده باشد، چه غیر قانونی، براساس عهدنامه «مودت» ۱۹۹۵ ایران و امریکا و نیز طبق حقوق

1. Future prospect

بین‌الملل عرفی، مستحق دریافت ارزش کامل اموال که بر مبنای «ارزش مؤسسه دایر» ارزیابی شده باشد، هستند.

از آنچه گفته شد، به خوبی برمی‌آید که نتیجه استدلال خواهان‌های آمریکایی این است که آنها، نه تنها مدعی ارزش کامل مال هستند، بلکه از بابت از دست دادن سودهای آتی ناشی از اجرای قرارداد نیز استحقاق دریافت غرامت دارند.

نتیجه

۱. قراردادهای بلندمدت نفتی محل بروز تعارض منافع دولت میزبان و سرمایه‌گذار است. معمولاً منفعت اقتصادی سرمایه‌گذار در ادامه قرارداد است و او با تکیه بر اصل بنیادین «وفای به عهد» بر تداوم قرارداد پای می‌فشارد ولی ممکن است دولت میزبان منفعت بیشتری در خاتمه دادن به قرارداد سرمایه‌گذاری داشته باشد. دستاویز دولت‌های میزبان در این امر، «اصل حاکمیت بر منابع سرزمینی» است. با وجود این اصل، امروزه قدرت اصل لزوم وفای به عهد در قراردادهای سرمایه‌گذاری نفتی سست‌تر از پیش شده است. درج شروط تثبیت قرارداد در قراردادهای نفتی، نشان از این امر دارد. همچنین رویه قضایی بین‌المللی نیز دامنه استناد به قاعده لزوم وفای به عهد را محدود کرده و اصولی همچون حاکمیت دایمی دولت بر منابع طبیعی بر اجرای بی‌قیدوشرط قاعده لزوم، استثنا وارد کرده است؛ اصلی که بر اساس عدالت و دارا نشدن بلاجهت، مشروعیت یافته است.

۲. شرایط اعمال اصل حاکمیت بر منابع سرزمینی عبارت است از آنکه: اولاً، توسط حاکمیت مشروع انجام شود؛ ثانیاً، برای تأمین منافع عمومی باشد؛ ثالثاً، بدون اعمال تبعیض بین سرمایه‌گذاران باشد.

۳. در خصوص مفهوم «مشروعیت حاکمیت»، اختلاف‌های زیادی در رویه قضایی و دکترین مطرح شده است و بسیاری آن را با قانونی بودن یکی می‌دانند و از این رو، دولت‌های برآمده از انقلاب‌های مردمی را مجاز به اعمال اصل حاکمیت بر منابع نمی‌دانند. با این وصف، مشروعیت یک حکومت ناشی از مسئله حق است؛ حق اقتدار و حکم راندن و سلطه بر قلمرو سرزمینی و تعیین سرنوشت مردم ساکن در آن قلمرو. بنابراین هر حکومتی که دارای چنین ویژگی‌ای باشد و از حق اقتدار و اصدار فرمان برخوردار باشد،

مشروعیت خواهد داشت؛ به ویژه حکومت‌های برآمده از انقلاب‌های مردمی مشروعیت کامل دارند؛ چرا که: اولاً، شکل‌گیری حکومت تحت تأثیر انقلاب‌های مردمی در چارچوب حق تعیین سرنوشت که یکی از اصول مندرج در منشور ملل متحد است، قابل دفاع است؛ ثانیاً، رویه قضایی بین‌المللی، به ویژه در آرای داوری صادره در خصوص انقلاب‌های دهه ۱۹۷۰ میلادی، حکایت از این دارد که هیچ رأیی مبنی بر نامشروع تلقی کردن حکومت‌های برآمده از انقلاب صادر نشده است؛ ثالثاً، مشروعیت حکومت برآمده از انقلاب، مشروعیتی قانونی است؛ با این تفاوت که شکل‌گیری بنیان مشروعیت پس از تشکیل حکومت خواهد بود.

۴. در خصوص منافع عمومی باید یادآور شد که دامنه تفسیر منافع ملی معطوف به منافع اقتصادی نیست، بلکه مقصود از آن، افزون بر بحث اقتصادی، دربرگیرنده منافع سیاسی و اجتماعی نیز می‌شود. و دولت نیز نماینده منفعت عمومی است. بنابراین، به صرف سهام‌دار بودن دولت در شرکت نفتی، نمی‌توان منفعت عمومی را منکر شد.

۵. عدم اعمال تبعیض در اعمال حاکمیت دولت، به معنای اجرای برابر قانون کشور میزبان است؛ به گونه‌ای که صرف‌نظر از اینکه چه شخصی طرف قرارداد است، رفتار دولت میزبان به نحو برابر و بر مبنای انصاف و حسن نیت رخ داده باشد.

۶. مهم‌ترین اثر تمایز بین اعمال حاکمیت مشروع و نامشروع در خصوص نحوه جبران خسارت مطرح است. در فرض مشروعیت اعمال حاکمیت، تعهد دولت میزبان به جبران خسارت خواهد بود. جبران خسارت به معنای جبران زیانی است که به سرمایه‌گذار خارجی وارد آمده است و مبنای محاسبه این زیان، ارزش دفتری اموال متعلق به سرمایه‌گذار خارجی است. البته در مواردی که دولت به موجب شرط صریح مندرج در قرارداد دارای حق فسخ است، اعمال این حق به منزله نقض قرارداد نخواهد بود و اگرچه تکلیف به جبران خسارت وجود دارد ولی این تکلیف به جبران خسارت محدودتر است و به طور مشخص، دولت میزبان مکلف به پرداخت خسارت بابت منافع آتی و مورد انتظار نیست.

۷. در فرضی که یک یا چند شرط اعمال حاکمیت وجود نداشته باشد و دولت میزبان تعهد را نقض کند، مکلف به پرداخت غرامت است. پرداخت غرامت نسبت به سه دسته از

نقض اصل لزوم وفای به عهد به موجب اصل حاکمیت دایمی دولت بر منابع طبیعی ... ۲۰۷

دارایی‌ها جاری است: الف) دارایی‌ها، اعم از عینی یا مادی و دارایی‌های دینی (دفتری)، همچون مطالبات و دیون نقدی؛ ب) بهره‌آرزش دارایی‌ها از زمان ملی اعلام شدن منابع؛ ج) عدم‌النفع که مورد اخیر مهم‌ترین ثمره تفکیک بین اعمال حاکمیت به نحو مشروع یا نامشروع است.

منابع

(۱) فارسی

الف) کتابها

۱. امانی، مسعود (۱۳۹۳). حقوق قراردادهای بین‌المللی نفت. تهران، انتشارات دانشگاه امام صادق (ع).
۲. شاو، ملک (۱۳۷۴). حقوق بین‌الملل. ترجمه محمدحسین وقاری، چاپ دوم، نشر اطلاعات.

ب) مقاله‌ها

۳. آقایی، داود؛ آقایی، صدیقه (۱۳۹۳). «بازخوانی پرونده شرکت نفت ایران و انگلیس در دیوان بین‌المللی دادگستری». پژوهشنامه روابط بین‌الملل، دوره ۷، شماره ۲۶.
۴. احمدی طباطبایی، محمدرضا؛ آرام، محمدرضا (۱۳۹۳). «اصل وفای به تعهدات و قراردادهای مقایسه حقوق بین‌الملل اسلامی و حقوق بین‌الملل معاصر». اندیشه‌های حقوق عمومی، شماره اول پیاپی ۶، ص ۸۳-۹۶.
۵. القشیری، احمد؛ ریاض، طارق (۱۳۸۲). «قانون حاکم بر نسل جدید قراردادهای نفتی: چرخش در روند داوری». ترجمه محسن محبی، مجله حقوقی، دوره ۲۰، ص ۲۹-۱۰۹.
۶. الیاسی، مرتضی (۱۳۸۲). «حقوق سرمایه‌گذاری خارجی؛ غرامت ناشی از فسخ یا نقض قراردادهای دولت با بیگانگان». ماهنامه معرفت، سال دوازدهم، شماره ۷، ص ۳۵-۴۷.
۷. باوت، دریک ویلیام (۱۳۷۲). «قراردادهای دولت با بیگانگان: تحولات معاصر در مسئله غرامت ناشی از فسخ یا نقض این نوع قراردادها». مجله حقوقی بین‌المللی، دوره ۱۲، شماره ۱۶-۱۷، ص ۳۵۷-۴۵۲.
۸. برامرز، ب (۱۳۶۸). «حاکمیت در منابع طبیعی». ترجمه علی نوبری حیرانی، مجله حقوقی بین‌المللی، شماره ۱۱، ص ۲۱۱-۲۲۴.

۹. جوانمردی، ناهید (۱۳۸۲). «ماهیت وفای به عهد و بررسی مصادیق آن در حقوق ایران». نشریه دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، شماره ۶۲، ص ۴۵-۶۹.
۱۰. صادقی، حسین (۱۳۸۴). «نقدی بر اسباب سقوط تعهدات در قانون مدنی ایران (با مطالعه تطبیقی)». مجله کانون وکلا، شماره ۵۶، ص ۲۰۵-۲۲۸.
۱۱. عزیززی، ستار (۱۳۸۷). «استقلال کوزوو: بررسی مشروعیت جدایی یک‌جانبه در حقوق بین‌الملل»، مجله حقوقی، شماره ۳۸، ص ۱۱-۴۵.
۱۲. فرهنگ، حسین (۱۳۴۲). «حاکمیت دایمی ملت‌ها بر منابع طبیعی خود». مجله کانون وکلا، شماره ۸۵، ص ۱۰۲-۱۱۸.
۱۳. کمایستانی، کرم‌علی (۱۳۷۰). «مطالعه‌ای در اصول حقوق بین‌الملل (اصل تساوی حاکمیت دولت‌ها، اصل حاکمیت دایمی دولت‌ها بر منابع طبیعی)». مجله حقوقی دادگستری، شماره ۲، ص ۱۱۱-۱۲۳.
۱۴. منیرالزمان، ا.ف.م (۱۳۷۸). «قراردادهای دولت با بیگانگان: مسئله تغییر یک‌جانبه قرارداد توسط دولت در حقوق بین‌الملل معاصر». ترجمه محمدجواد میرفخرایی، مجله حقوقی، شماره ۲۴، ص ۲۲۱-۲۷۵.
۱۵. لاریجانی، محمدصادق (۱۳۸۱). «مبانی مشروعیت حکومت‌ها». الهیات و حقوق، شماره ۳، ص ۹-۳۲.

ج) سایر

۱۶. درایتی، حمید (۱۳۸۹). «حاکمیت دایمی بر منابع طبیعی در حقوق بین‌الملل اقتصادی». دانشگاه پیام نور (پایان‌نامه).
۱۷. نیل‌فروشان، مانی (۱۳۸۴). «وضعیت حقوقی قراردادهای منعقد شده میان دولت و شرکت‌های خارجی راجع به منابع طبیعی نفتی». دانشگاه شهید بهشتی (پایان‌نامه).

۲) انگلیسی

18. Anand, R. P. (1989). "Sovereignty of States in an Interdependent World", Collected Courses of The Hague Academy of International Law, p: 37.
19. Baetens, Freya (2013). "Investment Law Within International Law: Integrationist Perspectives", Cambridge University Press, p: 271.
20. Bungenberg, Marc. Hobe, Stephan (2015). "Permanent Sovereignty over Natural Resources", Springer International Publishing, p: 11.

21. Byers, Michael (2000). "International Law and the American National Interest", Chicago Journal of International Law, Vol: 1, No 2, p: 257.
22. Corten, Olivier, Klein, Pierre (2011). "The Vienna Conventions on the Law Of Treaties: A Commentary", Oxford University Press, Vol. 1, p: 663.
23. ELC, 727th meeting, 10 May 1964, para: 26, Yearbook of the International Law Commission, Vol. I, p: 27.
24. Hofbauer, Jane A. (2009). "The Principle of Permanent Sovereignty over Natural Resources and Its Modern Implications", Supervisor: Aðalheiður Jóhannsdóttir, Faculty of Law, University of Iceland.
25. Kelsen, Hans (2012). "Principles of International Law", Lawbook Exchange, p: 447.
26. Ludsins, Hallie (2013), "Returning Sovereignty to the People", Journal of Transnational Law, Vol. 46, No. 97, p:102.
27. Lauterpacht, Hersch (1932). "The Nature of International Law and General Jurisprudence", Economica, Vol. 37, p: 301.
28. Lazlo, Ervin. Kurtzman, Joel. (1981). "Political and Institutional Issues of the New International Economic Order" Pergamon Press, p:20.
29. Maniruzzaman, A.F.M. (2008). "The Pursuit of Stability in International Energy Investment Contracts: A Critical Appraisal of the Emerging Trends", Journal of World Energy Law & Business, Vol. 1, No. 2, p: 129.
30. Rayfuse, Rosemary (1993). "IC SID Reports: Volume 1: Reports of Cases Decided Under the Convention on the Settlement of Investment Disputes between States and Nationals of Other States", Cambridge University Press, p: 308.
31. Raphael, David Daiches (1990). "Problems of Political Philosophy", Palgrave, p: 175.
32. Schrijver, Nico (2008). "Sovereignty Over Natural Resources: Balancing Rights and Duties", Cambridge University Press, p: 349.
33. Voskuil, Cornelis Carel Albert, Wade, John Anthony (1983). "Hague-Zagreb Essays 4: On The Law of International Trade", Kluwer Boston Publishers, p: 381.